

# تفسیر سوره نینہ (جلسہ چہارم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۶/۰۱۲

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّىٰ نَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿١﴾ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً ﴿٢﴾ فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ ﴿٣﴾ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ ﴿٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾

### مروری اجمالی بر ۵ آیه ابتدایی و ارتباط میان آن‌ها

در تفسیر سوره بینه پنج آیه اول را بحث کردیم؛ یک مروری اجمالی بر این پنج آیه می‌کنیم و ارتباط آنها را هم دوباره یادآوری می‌کنیم و در ادامه وارد تفسیر سه آیه آخر می‌شویم. در آیه اول بیان کردیم که این آیه دو نکته دارد: یک اینکه ناظر است به یکی از سنت‌های الهی خداوند متعال و آن سنت این بود که خداوند متعال این گونه مقرر کرده است که همه انسان‌ها، همه امت‌ها باید در آنها اتمام حجت شود و بینه آورده شود و همواره طلبی از خداوند به نام بینه و حجت از خداوند متعال دارند، سنت همراه هستند و متحد هستند، اتصال دارند و تا زمانی که بینه شامل حال آنها شود و بینه برای آنها آورده شود، زمانی که بینه به آنها رسید، دیگر آنها منفک از این سنت الهی می‌شوند.

نکته دومی که در آیه اول بود این بود که این آیه می‌فرماید که امت پیامبر اکرم چه آنها که اهل کتاب هستند و چه آنها که اهل کتاب نیستند هم تا قبل از اینکه پیامبر بزرگوار اسلام مبعوث شود، اینها مشمول این سنت بوده اند، از این سنت منفک نبوده اند، اما بعثت پیامبر بزرگوار اسلام آنها را از این سنت منفک کرد و لذا گروهی از اینها به پیامبر بزرگوار اسلام ایمان آورده اند و گروهی کفر ورزیده اند.

آیه دوم و آیه سوم مکمل و متمم آیه اول است، دارد بینه را شرح می‌دهد، این بینه ای که اتمام حجت بر انسان‌ها می‌کند از جنس ادله عقلی یا مواظظ اخلاقی یا آیات آفاقی یا انفسی نیست، بلکه این بینه باید رسولی باشد از جانب خدا، این انسان برگزیده ای باشد که افکارش، اندیشه هایش، اخلاقش، رفتارش پاک و مطهر باشد و ساخته شده و تربیت شده خداوند متعال باشد و دوم اینکه این رسول الهی صحف مطهره را تلاوت بکند؛ یعنی آنچه که برای مردم می‌آورد، آن برنامه اش، آن آموزه هایش، همه از جانب خداوند متعال باشد؛ نه ساخته ذهن

خودش و تراوشات فکری خودش باشد و دیگر اینکه این آموزه هایی که این بینه این پیامبر بزرگوار اسلام می آورد، علاوه بر اینکه مشتمل بر معارف دینی است، مشتمل بر قوانین عملی، چه در حوزه فردی و چه در حوزه اجتماعی هم است «فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ».

در آیه چهار – به قول ما طلبه ها – دَفْعِ دَخْلِ مُقَدَّرٍ است، یک پرسشی را، یک شبهه مقدری را پاسخ می دهد و آن این است که اگر پیامبر بزرگوار اسلام آورنده بینه است، اگر صحف مطهره را بر مردم تلاوت می کند، اگر برنامه هایش تأمین کننده مصالح و سعادت مردم است، چرا مردم ایمان نیاوردند و گروهی ایمان آوردند و گروهی کفر ورزیدند. چرا همه امت به پیامبر اکرم ایمان نیاوردند؟ آیا نقصی در تبلیغ پیامبر اکرم است؟، آیا نقصی در دعوت پیامبر اکرم است؟، آیه چهارم دارد این شبهه را پاسخ می دهد و به نوعی تسلیت خاطر برای پیامبر بزرگوار اسلام است که این متفرق شدن امت پیامبر اکرم به دو گروه مؤمن و کافر اختصاص به پیامبر اکرم ندارد، در گذشته هم ما هر وقت کتاب آسمانی و دینی را عرضه کردیم، پیامبری را به عنوان بینه برای مردم مبعوث کردیم؛ خصوصاً پیامبران اولوالعزم و پیروان این پیامبرانی که همه بینه بودند، آنها هم دو دسته شدند: گروهی ایمان آوردند و گروهی کفر ورزیدند؛ این آیه می خواهد بگوید که نه در گذشته، نه در آینده، اتحادی رخ نمی دهد، این طور نیست که همه ایمان بیاورند «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ» همان طور که در سوره هود فرمود اگر ما بخواهیم می توانیم کاری کنیم که همه امت ایمان به پیامبر اکرم بیاورند، دیگر کافری بر روی زمین نباشد؛ اما ما چنین اراده ای نکردیم و انسان ها همواره در این اختلاف و تفرق نسبت به دین حق هستند، حالا تا عصر ظهور که ماجرای عصر ظهور براساس آیات و روایات استثناء است.

اینجا ممکن است که یک توهم دیگری ایجاد شود، یک ابهام و شبهه ای ایجاد شود که درست است که پیامبر اکرم بینه است و آنچه را هم که آورده است صحف مطهره است و قوانین مصلحت بار و سعادت بخش است، اما شاید دین پیامبر اکرم، آن آموزه هایی که اسلام و قرآن آورده است، خیلی دشوار باشد، خیلی سخت باشد، خیلی طاقت فرسا باشد، لذا آیه شریفه بعد دارد این را برطرف می کند که این گونه نیست، آنچه که پیامبر اکرم آورد و آنچه که قرآن کریم فرمان می دهد، چند رکن است، آن است که مورد پذیرش فطرت انسان ها است و مشترک در میان ادیان هم است؛ اینکه فقط خدا را پرستش بکنند و غیر خدا کسی را نپرستند و در این پرستششان اخلاص داشته باشند و اعتدال داشته باشند حنفاء، اقامه نماز بکنند و ایتاء زکات بکنند، اینها یک برنامه ها و قوانین و دستورات دشواری نیست که علت گریز مردم از قرآن کریم یا کفری که کافران می ورزند دشواری یا حرجی بودن است.

این دو آیه می خواهد روشن بکند که اگر دین اسلام را گروهی نمی پذیرند و اگر ایمان نمی آورند، دچار تفرق می شوند، این تفرق نه مربوط به پیامبر بزرگوار اسلام است و نه مربوط به آموزه های دین است، بلکه ریشه دیگری دارد که در جلسه قبل براساس آیه ۲۱۳ سوره بقره و برخی آیات دیگر آنچه که ما باعث تفرق امت ها از جمله امت پیامبر بزرگوار اسلام شده است، گروهی کافر شدند و گروهی ایمان آوردند، این زیاده خواهی است، این بَغی است، این ظلم است، یعنی در عین حالی که گروهی از امت یقین پیدا می کنند به حقانیت پیامبر اکرم و قرآن به خاطر اینکه روحیه ای پر از عناد و لجاجت و دنیاطلبی و زیاده خواهی دارند، این عوامل روانشناختی است که باعث شده است که آنها کفر بورزند، قرآن تعبیر «بَغياً» می کند، در سوره بقره می فرماید که اگر امت پیامبر اکرم یا امت های دیگر در کتاب آسمانی خودشان اختلاف کردند، فرض بر آن بود که آن کتاب آسمانی دشوار بود یا در آن ابهام بود یا بینه یک بینه کاملی نبود، نه، «بَغياً» یعنی «اللَبغی» به خاطر ظلم، به خاطر زیاده روی و امثال اینها، اینها کفر می ورزند و دلیل معقول و موجّهی در این باره ندارند.

آن وقت در این آیه این فرآیند اختلاف در دین، تفرق در دین روشن نشد، ظاهراً به وضوحش واگذار شده است، اما در آیات دیگر مثل آیه هفت سوره آل عمران قرآن کریم روشن می کند که چگونه صحابه پیامبران و صحابه پیامبر بزرگوار اسلام این دین را دچار تفرق و اختلاف می کنند آن هم اختلاف ثانویه - که در جلسه قبل بیان کردیم - یک اختلاف اولیه ای در دین است و یک اختلاف ثانویه ای است، در سوره آل عمران آیه هفت می فرماید که گروهی که در دلهاشان بیماری است؛ یعنی گروهی از پیروان، گروهی از امت که در دل آنها زیغ است، انحراف است، آنها با تمسک به تشابهات قرآن کریم زمینه ساز تفرق و اختلاف در دین می شوند. آنها می آیند مشابهات قرآن را می گیرند آن آیاتی که چند پهلو است را می گیرند؛ برای اینکه فتنه در دین و در میان مسلمین ایجاد بکنند و برای اینکه به اصطلاح به تأویل برسند، از آن ناحیه باعث اختلاف می شوند، «ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» تأویل گرایی می کنند. تأویل گرایی در این آیه به معنای فلسفه تراشی برای دین است. به معنای علت تراشی برای دین است می آیند یک علتی را برای اصل دین یا احکام دین می سازند و بعد می فرمایند حالا که علت این حکم این است، اگر این علت به گونه دیگری هم فراهم شد، دیگر نیازی نیست از این حکم پیروی کنیم. اگر دین آمده است برای هدایت بشر، اگر دین برای اجرای عدالت و ایجاد آرامش در جامعه آمده است، خوب ما اگر بتوانیم و آرامش را از طریق دیگری غیر از دین و آموزه های دین محقق کنیم پس نیاز به دین نداریم، این یعنی «ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»، یا اگر این حکم خاص دین آمده است که این اثر را داشته باشد، اگر این اثر به گونه دیگری تأمین شد دیگر نیاز به این حکم نیست، این گونه اختلاف در دین و

چندگانگی ایجاد می کند؛ به عنوان مثال می گویند که اگر حکم قصاص برای این است که امنیت اجتماعی ایجاد شود، خب این امنیت را اگر ما از طریق دیگری ایجاد کردیم، نیازی به حکم قصاص نداریم و این تأویل گرایی از همان آغاز رحلت پیامبر بزرگوار اسلام بود، آن طوری که ابن ابی الحدید در شرحشان بر نهج البلاغه نقل می کنند، آن ماجرای گفتگوی عمر با ابن عباس براساس نقل ابن ابی الحدید عمر به ابن عباس گفت بله، پیامبراکرم علی را به عنوان امام و جانشین خودش منصوب کرد، اما اگر ما ممانعت نمی کردیم از جانشینی و خلافت علی (علیه السلام) این باعث می شد که مردم از دین فاصله بگیرند، مردم با علی به مبارزه و مخالفت برخیزند و مصلحت جامعه از بین می رفت، چون پیامبراکرم غرضش این بود که با نصب علی (علیه السلام) آرامش و سعادت و مصلحت جامعه دینی تأمین شود ما دیدیم آن غرض پیامبراکرم به گونه دیگری تأمین می شود، نه با امامت علی (علیه السلام)، این یعنی تأویل گرایی «وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ».

بعد از اینکه در آیه پنج فرمود ارکان دین این پنج تا است، فرمود: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ». این قرآنی که صحف مطهره است و همراه کتب قیمه، این همان دین قیم است، این همان دینی است که سعادت و مصالح جامعه دینی را تأمین می کند. اینکه فرمود دین اسلام دین قیم است؛ یعنی به عنوان مقتضی، یعنی دین اسلام، آموزه های اسلام، اقتضاء سعادت را دارد، نه اینکه بالفعل سعادت بشر را تأمین می کند، اگر اسلام بخواهد و آموزه های اسلام سعادت بشر را تأمین بکند، یک قیم بالفعل شود، دو شرط دیگر هم لازم دارد و آن این است که این دین به درستی از طرف اصحاب و مؤمنین این دین فهمیده شود و ثانیاً به درستی اجرا شود، یک مجری عادل، یک مجری باتقوایی یا معصومی، مجری این دین باشد، اما اگر ۱- این دین درست فهمیده نشود و ۲- درست اجرا نشود، هرگز دین اسلام دین قیمه بالفعل نخواهد بود.

بنابراین هر جا که قرآن کریم دین اسلام را دین قیم نامیده است به این معنایی که بیان کردیم، یعنی تأمین کننده سعادت و خیر و منافع جامعه، یعنی این دین اقتضاء سعادت را دارد، به شرط اینکه آن دو شرط دیگر هم محقق شود و فراهم شود. اگر فراهم نشد قطعاً دین اسلام قیم بالفعل نخواهد بود؛ همچنان که هیچ برنامه ای، هیچ مکتبی، هیچ سنت و روش زندگی، ولو کاملترین روش و سنت باشد، عالی ترین و راقی ترین برنامه ها را داشته باشد، اگر پیروانش به درستی او را فهم نکنند و به درستی آنرا اجرا نکنند آن برنامه کامل و جامع بلااثر و بی تأثیر خواهد بود.

اما اینکه فرمود آموزه های قرآن دین قیم است رازش را نگفت. چرا برنامه های قرآن و اسلام دین قیم است و آن دین قیم تأمین کننده مصالح و سعادت بشر است، این آن نکته ای است که در آیه سی سوره روم فرمود، در

آن آیه فرمود که چون دین اسلام مبتنی بر فطرت است «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» چون آموزه های دین اسلام مبتنی بر فطرت است «لَا تَبْدِيلَ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيِّمَ»؛ یعنی دین اسلام چون مبتنی بر فطرت است «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ». اما حالا اینکه دین اسلام دین فطری است، این دیدگاه ها و کیفیت و جزئیاتش باید ان شاء الله برای یک زمان دیگر و یک فرصت دیگر بماند.

تا اینجا این پنج آیه روشن شد، ارتباط اینها با هم روشن شد، خاطر شریفتان است در جلسه اول بیان کردیم که علامه طباطبائی می فرماید که موضوع واحد و غرض واحد این سوره این است که می خواهد بگوید دین اسلام عمومیت دارد، جامعیت دارد، فراگیر است، با این بیانی که درباره این پنج آیه کردیم و ارتباطشان روشن می شود، اولاً مخاطب قرآن و دین اسلام همه انسان های روی زمین هستند، چون انسان های روی زمین یا اهل کتاب هستند یا فاقد اهل کتاب هستند که بت پرستان می شوند و براساس آیه اول و آیه سوم، مخاطب پیامبر بزرگوار اسلام، هم اهل کتاب هستند و هم غیر اهل کتاب هستند؛ یعنی همه انسان های روی زمین هستند و چون به نحو قول مطلق فرمود «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» و قییم بودن دین اسلام را مقید به زمان خاصی یا محدوده جغرافیایی خاصی نکرد، معلوم می شود که با این اطلاق می خواهد بفرماید که این قییم بودن دین اسلام، هم جامعیت دارد و هم جاودانگی دارد. این قرینه اطلاق یا قاعده اطلاق یکی از قواعد تفسیری است که ان شاء الله در جای دیگری باید توضیح بدهیم، اجمالاً با این قاعده و با این قرائن است که علامه طباطبائی ره می فرماید این سوره به عمومیت و فراگیر بودن دین اسلام ناظر است.

### ارتباط آیات پایانی با ۵ آیه نخستین

حالا آیه شش تا آیه هشت چه می خواهد بگوید و چه ارتباطی با پنج آیه قبل دارد؟ ارتباطش این است که می گوید حالا که روشن است دین اسلام دین قییمه است و آموزه های آن هم مبتنی بر فطرت است و ارکان آموزه های عملی آن هم یک ارکان و آموزه های شاق و حرجی و دشواری نیست، حالا رویکرد انسان ها نسبت به دین اسلام و قرآن را دارد بیان می کند. می فرماید دو رویکرد است، دو گروه هستند، گروهی هستند که به قرآن و به پیامبر بزرگوار اسلام کفر می ورزند و گروه دوم گروهی هستند که ایمان می آورند، در آیه شش، گروه اول را توصیف می کند و در آیه هفت و آیه هشت گروه دوم را توصیف می کند.

## تفسیر آیه ششم

## متعلق "کفر"

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» آن کسانی که کفر می ورزند به چه چیزی؟ به این بینة که پیامبر بزرگوار اسلام است، به این قرآن کریم، آنهایی که به قرآن و به پیامبر اکرم کفر می ورزند «مَنْ أَهْلَ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ»؛ چه در روی زمین از اهل کتاب باشند، چه از مشرکین فاقد کتاب آسمانی باشند «فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ». اینها در آتش جهنم جاودان خواهند بود؛ «خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ». اینها در داخل جهنم جاودان خواهد بود و اینها بدترین بریه هستند، بریه یعنی خلق، یعنی شَرَّخَلَقَ اللهُ هستند، بدترین مخلوقات الهی اینها هستند.

## مصدق «الَّذِينَ كَفَرُوا»

مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا» به طور مصداقی چیست؟ کافران به لحاظ کفر در یک مرتبه نیستند، یعنی همه آنهایی که پیامبر اکرم را قبول ندارند یا دین اسلام را قبول ندارند، کفر می ورزند و در یک مرتبه از کفر نیستند، مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا» در اینجا یک گروه خاصی از کافران هستند، نه همه غیر مسلمانان. آن کسانی که بینة برای آنها روشن شده است و به بینة بودن قرآن و پیامبر بزرگوار اسلام یقین دارند، باز در عین حال کفر می ورزند، آنها در جهنم جاودان هستند؛ اما آنهایی که قرآن را قبول ندارند، رسالت پیامبر بزرگوار اسلام را قبول ندارند، به جهت اینکه حقانیت برای آنها روشن نشده است، بینة بودن قرآن و پیامبر اکرم برای آنها ثابت نشده است و روشن نشده است، آنها از دایره این آیه خارج هستند؛ به بیان دیگر مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا» در این آیه کافران مکذّب است، کافران معاند است؛ کافرانی که هر چه هم برای آنها بینة بیاید و دلیل بیاید، باز ایمان نمی آورند، باز نمی پذیرند.

این نکته ای است که هم در آیات سوره انفال خداوند متعال یادآور شد، هم در دیگر سوره ها، به عنوان مثال در آیه ۳۸ و ۳۹ سوره بقره، خداوند متعال آن زمانی که حضرت آدم و حوا را از بهشت راند، به آنها فرمود که شما که بر روی زمین قرار بگیرید، من برای شما و ذریه شما هدایت می فرستم، کتاب آسمانی می فرستم؛ «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». شما و ذریه از شما که از هدایت من و کتاب آسمانی من پیروی کنید، اهل سعادت و راحتی و آسایش خواهید بود. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». آنها که کفر می ورزند و تکذیب می کنند. تکذیب فرع بر معرفت است، فرع بر علم است، یعنی در

عین حال که علم پیدا می کنند و حقانیت بینه و کتاب آسمانی، در عین حال کفر می ورزند، این دسته از کافران هستند که مخاطب آیه شش سوره بینه هستند.

در آیه ۲۲ سوره انفال می فرماید «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ؛ بدترین جنبنده و بدترین مخلوق در نزد خدا، «الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ آن گران و آن لال هایی هستند، کسانی هستند که زبانشان به سخن حق باز نمی شود و حرف حق را نمی شنوند و تعقل نمی کنند؛ «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ». اگر خداوند خیری در اینها می دید؛ یعنی اگر می دید اینها استعداد پذیرش را دارند بنای پذیرش سخن حق را دارند، «لَأَسْمَعَهُمْ»، ما حرف و سخن حق را به گوششان می رساندیم، ولی این گونه نیستند؛ «وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ». اگر ما بارها حرف و سخن حق را به گوش اینها برسانیم، باز اینها اعراض می کنند، باز اینها پشت می کنند، چون بنا ندارند که حرف حق را بپذیرند.

این آیه ۲۲ سوره انفال درباره مشرکین است و این مشرکین بدترین جنبنده ها هستند به خاطر اینکه هر حرف حقی را هم بر آنها عرضه کنیم از روی عناد و لجاجت نمی پذیرند.

در آیه ۵۵ همین سوره تعبیر «شَرَّ الدَّوَابِّ» را برای یهودی ها دارد «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». بدترین جنبندها، مخلوق در نزد خداوند این کافران از اهل کتاب هستند، یهودیان هستند، «فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ اینها هرگز ایمان نمی آورند.

به قرینه این آیاتی که بیان کردیم معلوم می شود که «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» در آیه شش سوره بینه مراد همه کافران نیست، گروهی از کافران است که بینه به آنها رسیده است؛ بنابراین اگر بینه برای کسی نرسید، حقانیت دین اسلام و پیامبر اکرم برای آنها ثابت نشد از دایره این آیه خارج هستند.

ضمناً این آیه می گوید اینها جاودان در جهنم هستند. ممکن است دیگرانی باشند داخل در جهنم بروند ولی جاودان نشوند و با شفاعت و غیره از جهنم نجات پیدا بکنند.

## تفسیر آیات هفتم و هشتم

### مصدق «الَّذِينَ آمَنُوا»

بر همین اساس مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه هفت هم باز گروه خاصی از مؤمنان هستند «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الأنهار خالدین فيها



أَبْدًا» آن کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». اینها بهترین بریه و مخلوقات خداوند متعال هستند. جزای اینها «جَنَّاتُ عَدْنٍ» است.

### معنای «عدن»

عدن یعنی پایداری، ثابت و پایدار. جزای اینها بهشت های پایدار خداوند متعال است که از زیر آنها نهرهایی ایجاد می شود؛ «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» اینها جاودان هستند.

### معنای رضایت خداوند

بعد می فرماید «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ». این «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» نشان می دهد که ناظر است به یک گروه خاصی از مؤمنان، گروهی که خداوند متعال از آنها راضی است و آنها هم از خداوند متعال راضی هستند؛ یعنی به مقام رضوان رسیدند؛ در این آیه نفرمود که «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» نفرمود خدا از اعمال آنها راضی است، یا از باور آنها راضی است، فرمود از خود آنها راضی است؛ «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ»، از ذات آنها راضی است؛ یعنی هم از باورهای آنها و هم از اخلاق آنها و هم از نیت آنها و هم از اعمال آنها، ذات هر کسی شخصیت او است، شخصیت هر کسی را هم باورها و صفات اخلاقی و اعمال او است که می سازد؛ بنابراین این آیه می خواهد بگوید که اینها گروهی هستند که افکارشان، اهدافشان، نیتشان، اعمالشان، مورد رضایت خداوند متعال است؛

«وَرَضُوا عَنْهُ» خداوند متعال راضی هستند، باز اینجا به نحو مطلق فرمود: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ» به نحو مطلق «وَرَضُوا عَنْهُ» باز به نحو مطلق.

این آیات را کنار آیات سوره فجر بگذاریم «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي». آنجا «راضِيَةً مَّرْضِيَةً» است مثل «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» است؛ معلوم می شود گروهی از مؤمنان که به مقام اطمینان رسیدند، به مقام نفس مطمئنه رسیدند.

### معنای رضایت از خداوند

خب رضایت از خداوند به چه معنا است؟ رضایت از خداوند متعال در دو مرحله است، یکی نسبت به احکام و شریعت خداوند متعال راضی هستند و یکی نسبت به اراده های تکوینی خداوند متعال و قضا و قدر خداوند متعال راضی هستند، یعنی با هر حکمی از احکام الهی که مواجه می شوند، راضی هستند، با رضایت به او عمل

می کنند، نه با کراهت نفسی؛ نه با عدم رضایت، گاهی ما یک تکلیفی را انجام می دهیم؛ اما رضایت قلبی نسبت به آن تکلیف نداریم، یک واجبی را انجام می دهیم، یک حرامی را انجام ترک می کنیم؛ اما نه از روی رضایت. همچنین نسبت به قضا و قدر الهی، اگر مصائبی بر آنها وارد شود راضی هستند. اگر نعمت و لطف خداوند شامل حالشان باشد راضی هستند، او را فضل خدا می دانند، اگر بلا و مصیبت و امساک الهی شامل حال آنها بشود باز راضی هستند و اینها را مصلحت خدا و حکمت خدا می دانند

### توقف مقام رضا بر خشیت

«ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ». اگر اینها به این مقام رسیدند، به مقام رضوان رسیدند «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ». علت آن این است که اینها به مقام خشیت الهی رسیدند. از پروردگار می ترسند. خشیت خدا در دل آنها قرار گرفته است و در آن آیه شریفه فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، به مرتبه خشیت از خدا می رسند که به یک مرتبه خاصی از علم به خدا و معرفت به خداوند متعال رسیده باشند.

اینکه بیان کردیم این آیه ۷ و ۸ ناظر به مؤمنین است به این معنا نیست که فقط اینها جاودانه در بهشت هستند، نه، دیگر مؤمنین هم که مصداق «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» نیستند آنها هم داخل در بهشت می شوند و بهشت هستند، منتها آنها با شفاعت، آنها با مغفرت و شفاعت و امثال اینها، اما این مؤمنینی که در آیه ۷ و ۸ سوره بینه خداوند متعال آنها را توصیف می کند، دیگر اینها نیاز به شفاعت ندارند، کسی که در دنیا به مقام رضوان رسیده است، راضی است از همه اراده های خداوند متعال، چه تشریحی و چه تکوینی و خداوند متعال هم در دنیا از ذات او راضی شده است؛ یعنی از باورها، از صفات اخلاقی و از اعمالش، این دیگر در اوج ایمان است، در مراتب بلند ایمان است و این دیگر نیازی به شفاعت ندارد، دیگر مؤمنین هم با شفاعت وارد بهشت می شوند و در بهشت هم جاودانه هستند؛ بنابراین اینکه بیان کردیم این سه آیه ناظر به دو گروه از امت پیامبر اکرم است؛ یعنی گروه های برجسته، گروه های تأثیر گذار. یک گروه معاندین امت، آنها که از سر لجاجت و عناد کفر می ورزند و یک عده از خوبان امت، از مؤمنان برجسته هستند و گروه های دیگری هستند، گروه هایی از مؤمنین هستند که در مراتب مادون هستند، آنها هم در بهشت قرار می گیرند و جاودان، گروه های دیگری از کافران هستند که آنها هم حساب و کتاب خودشان را دارند. این نکاتی بود که باید بیان می شد.